

# جلوه

شماره پنجم

دی ماه ۱۳۳۴

سال دوم

بقلم: مدیر مجله

## اسلام و حکومت ملی

مسئله حکومت ملی از قدیم مورد نظر و توجه عده‌ای از متفکران و دانشمندان بوده و بشر از قدیم‌ترین زمان در عالم خیال و تصور نقشه ایجاد چنین حکومتی را طرح میکرد. چنانچه فلاسفه قدیم یونان مسانند سقراط و افلاطون و ارسطو ضمن تحقیقاتی که در انواع و اشکال مختلفه حکومت بعمل آوردند، حکومت ملی را بر سایر اشکال حکومت ترجیح دادند و مزایا و محسنات زیادی برای آن ذکر کرده‌اند. جز اینکه افلاطون معتقد بود بهترین شکل حکومت، حکومت فیلسوفان است و عقیده داشت که اگر کارهای مملکت در دست يك فیلسوف و یا چند فیلسوف باشد بهتر اداره خواهد شد. اما این عقیده مورد پسند طرفداران حکومت ملی واقع نشد و ایرادی که نسبت بآن کرده‌اند این است که حکومت فیلسوفان اگر بر اساس آراء عمومی و تمایل اکثریت مردم روی کار آید، این همان حکومت ملی است و هرگاه ناشی از زور و تحمیل بر افکار عمومی باشد، چنین حکومتی که پایه‌اش روی خودمختاری و دیکتاتوری است، هیچوقت نمیتواند در قلوب مردم نفوذ کند و رهبری صدیق و سودمند برای ملت باشد. پس عالیترین نوع حکومت

آنست که مولود ارادهٔ عمومی و ناشی از تمایل قلبی مردم باشد. نظیر این عقاید و افکار در آثار و نوشته‌جات فلاسفهٔ قدیم یونان بسیار است اما از حدود کلیات و تصورات ساده بیرون نیست، باین معنی که فلاسفهٔ قدیم یونان با همهٔ اندیشه‌های دقیق خود هیچگونه اصول عملی برای ایجاد یک حکومت ملی بدست نداده اند و بهمین جهت میتوان گفت که تا قبل از ظهور اسلام بشر موفق نشده است عملاً بمفهوم واقعی و حقیقی حکومت ملی برسد و از مزایای آن بهره‌مند شود.

چنانچه اکثر و شاید تمام حکومت‌های اعصار قبل از اسلام از نوع حکومت مستبد و یا نزدیک باستبداد بوده یعنی مظاهر سه گانه حکومت «قوه مقننه، قضائیه، مجریه» نوا در اختیار یک یا چند نفر بوده و اکثراً اراده شخص واحد حاکم بر جمیع ارادات و در فوق آنها قرار داشت که بمیل خود هم وضع قانون میکرد و هم آن را مجری میساخت.

اصولاً باید دانست که وجود یک حکومت ملی آنقدرها سهل و ساده نیست که هر اجتماعی بتواند آن را بمفهوم واقعی وجود آورد. هزاران اشکال ممکن است در عمل پیش آید که یکی را نمیتوان قبلاً پیش بینی کرد. همچون نیست که اگر مردم واقعا جمع شوند و بمیل و دلخواه خود حکومتی روی کار آورند حتماً بمفهوم واقعی حکومت ملی برسند. چه بسا از قدیم در بین جمعیت‌های کوچک یا بزرگ اتفاق افتاده که مردم حکومتی بمیل و رضایت خود انتخاب کردند، اما همیشه آن حکومت استقرار یافت و نظام امور را بدست گرفت از هر گونه تعدی بمال و جان و ناموس مردم دریغ نکرد!

پس صرف تمایل عمومی و حصول اکثریت کافی برای ایجاد یک حکومت ملی واقعی نیست. بنا بر این باید دید که اسلام با چه اصول عملی توانست حکومت ملی را بمعنای حقیقی در دنیا بوجود آورد؟!

اسلام برای برانداختن حکومت‌های مطلقه و ایجاد یک حکومت ملی واقعی نقشهٔ عملی عجیبی طرح کرد و آن عبارت از تجزیه و تقسیم قوه حاکمه بود که در اجتماعات بشری آن عصر تمام مظاهراین قوه عملاً در قانون واحدی جمع شده بود و راستی برای متزلزل ساختن آن قوهٔ جز تجزیه و تقسیم آن

(که بایستی پیغمبر اسلام را مبتکر آن دانست) راه دیگری عملاً وجود نداشت. اسلام با آوردن يك عده قواعد و اصول حقوقی قوه مرکزی حاکمه را بسه قسمت تقسیم کرد (قوه مقننه، قضائیه، مجریه) و همین عمل بزرگترین ضربه را بر پیکر حکومت‌های مطلقه وارد ساخت.

اصل تجزیه و انفصال قوا سبب شد که اختیارات وسیع و نامحدود حکومت‌های مطلقه یکباره بوضع شکفت آمیزی محدود گردید، بخصوص در ممالک اسلامی این اختیارات بدرجه صفر رسید تا جائیکه بعدها هیچ اثری از قدرتهای مطلقه باقی نماند.

اصل انفصال قوا که امروز مورد توجه ملل راقیه قرار گرفته از حقوق اسلام اقباس شده است و تنها اجرای همین اصل است که میتواند وجود يك حکومت ملی را بمعنای واقعی تضمین نماید.

تجزیه قوای حاکمه در اسلام باین شکل بعمل آمد: قوه مقننه از اختیار قدرت مطلقه بیرون آمد و بقدرت ملی و اجتماعی سپرده شد با این تفاوت که پیغمبر اسلام چون عقل کل و محیط بر افکار عمومی بود قوانینی برای نظم زندگی اجتماعی مردم آورد که بار و حیات و افکار و عادات و احتیاجات عمومی توافق و سازش داشت و بهمین جهت در کمترین مدت قسمت بزرگی از دنیای آن روز قوانین مزبور را با خلوص و ایمان کامل پذیرفتند. این خود دلیل بارزی است بر اینکه قوانین اسلام اثر غیر مشعور تمایلات عمومی بود که از جانب رسول خدا بصورت قرآن کریم نازل گردید و در اندک مدتی در قلوب مردم نفوذ کرد و مورد استعمار قرار گرفت.

قوه قضائیه نیز پس از تجزیه از قوه حاکمه استقلال خاصی پیدا کرد. قضاتی که مطابق مقررات اسلام واجد شرایط بخصوص عدالت بودند می توانستند در يك شهر یا حوزه معینی مستقلاً قضاوت کنند و دعاوی بین مردم را حل و فصل نمایند و اجراء احکام قضائی هم (اعم از حقوقی و جزائی و اجرائی حدود و تفریبات) بمهده ایشان بود.

بنابر این حکومت‌های اسلامی که میتوان آن را بقوه مجریه تعبیر کرد جز حفظ ثغور و حدود کشور و اخذ مالیاتها و کواوت و برقراری انتظامات اختیارات دیگری نداشتند آنهم باشراط خاصی که تفصیل آن از موضوع بحث ما خارج است و آنچه در اینجا بایستی گفته شود این است که تزلزل پایه حکومت‌های مستبده و برچیده شدن سازمانهای وسیع دیکتاتوری مرهون

ظهور اسلام و تاسیس قواعد و اصولی است که در بیداری افکار عمومی و تغییر اوضاع سیاسی دنیا نقش موثری داشته است. زیرا ظهور اسلام، اوضاع اجتماعی دنیا را در مسیر یک سیاست تازه ای قرار داد که تا آن تاریخ سابقه و نظیر نداشت و آن سیاست عبارت از شکست قطعی استبداد و پیدایش قدرت جدیدی بنام قدرت قانون بود، قانونی که تمایلات و افکار عمومی آن را بوجود آورد، قانونی که صددر صد موافق مصالح اجتماعی و منافع عمومی بود، قانونی که آسایش و سعادت جاودانی مردم بخشد و عموم ملل (اعم از مسلم و غیر مسلم) هنوز از ثمرات آن بهره مند هستند.

این قانونی بود که اسلام آورد و با اجرای آن حکومت ملی را یعنی واقعی و حقیقی در بین مسلمین پدید ساخت. اینک جای تاسف است که روز بروز از قدرت آن قانون طبیعی کاسته میشود و موجبات ضعف آن فراهم میگردد. تاسف بیشتر آنکه مسلمین هیچ توجهی باین امر مهم ندارند و اگر احیاناً عده ای واقف باوضاع یافت شوند تازه بفکر چاره جویی نیستند و علاقه ای از خود نشان نمیدهند!

پیغمبر اسلام زحمتهای کشید تا حکومتهای مطلقه را از بین برد و حکومت ملی یعنی حکومت قانون را جانشین آن ساخت. بنا بر این وظیفه دینی مسلمین است که در حفظ امانت رسول خدا کوشا باشند و نگذارند دوباره حکومت دیکتاتوری دوره بیست ساله تجدید شود و از نو بروی قرآن شمشیر بکشد. مسلمین بایستی بدانند که آسایش و سعادت عمومی منحصر در سایه آزادی است و آزادی محصول حکومت ملی و دموکراسی است و حکومت ملی مولود قرآن است و قرآن را مجلس شورای ملی می تواند حفظ کند.

مجلس شورای ملی در کشورهای اسلامی نقش بزرگی در حفظ قرآن بهنده دارد. زیرا مجلس مظهر قوه مقننه است، مظهر افکار عمومی است، محل بروز تمایلاتی است که میتواند صد درصد آمیخته بسا روحیات قرآن باشد.

بنا بر این وظیفه عموم مسلمین ایران است که در انتخاب نمایندگان خود دقت نمایند و نمایندگان و با اینان و بی غرضی که مورد اعتماد مسلمانان باشند انتخاب کنند.

اینک شما را بگویم وظیفه دینی و وجدانی شما

م. ن. من